جلسه 118

**دو‌شنبه - 26/03/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در این بود که اگر فعل واجب بدون اختیار مکلف از او صادر بشود، آیا مجزی است یا مجزی نیست؟

عرض کردیم مقتضای اصل لفظی این است که تفصیل بدهیم: افعالی که از سنخ مطاوعه و انفعال هستند و لو به غیر اختیار مکلف صادر بشوند مصداق فعل واجب خواهند بود. مثل این‌که مولی امر کند دو نفر را به افتراق، افتراق به معنای جدا شدن از یکدیگر است و در آن مطاوعه و انفعال اشراب شده و لذا دو جسم جامد هم از هم فاصله پیدا کنند صدق می‌‌کند افترقا، بر اثر طوفان اگر دو سنگی که کنار هم بودند از هم فاصله بگیرند صدق می‌‌کند افترق الحجران. و لکن افعالی که در آن‌ها حیث صدور از مکلف اخذ شده، عرض کردیم باید تفصیل داد بین این‌که منشأ عدم اختیار مکلف الجاء غیر باشد، ‌این‌جا صدق نمی‌کند این فعل از این مکلف صادر شده ولی اگر منشأ آن غفلت و یا خواب باشد منتسب به مکلف خواهد بود و صدق می‌‌کند از او صادر شده است و مصداق امتثال واجب خواهد بود.

به لحاظ مقتضای اصل عملی اگر شک بکنیم در سقوط تکلیف با حصول فعل غیر اختیاری تارة احتمال می‌‌دهیم که تکلیف رفته روی جامع بین فعل اختیاری و فعل غیر اختیاری یا تکلیف رفته است روی خصوص فعل اختیاری؛ مسأله داخل می‌‌شود در اقل و اکثر ارتباطی. اصل تحقق فعل واجب شده است بر مکلف، نمی‌دانیم مشروط به این است که از روی اختیار او صادر بشود یا نه، برائت از شرطیت صدور آن از روی اختیار مکلف جاری می‌‌کنیم. و اگر بدانیم که تکلیف تعلق گرفته است به خصوص فعل اختیاری کما این‌که مبنای محقق نائینی است، ولی احتمال بدهیم که فعل غیر اختیاری مسقط تکلیف باشد می‌‌شود از موارد شک در مسقط و ما در مسأله سابقه عرض کردیم که در مسأله شک در مسقط قاعده اشتغال را قبول نداریم. مگر در جایی که شک در امتثال خارجی تکلیف بکنیم. اما اگر احتمال بدهیم شارع یک چیزی را مسقط تکلیف قرار داده است می‌‌توانیم بعد از حصول آن مشکوک المسقطیة برائت از تکلیف جاری کنیم.

مقتضای اصلی لفظی و عملی به لحاظ معنای سوم تعبدی و توصلی

اما تعبدی و توصلی به معنای سوم راجع به آن هم مختصری بحث بکنیم و ان‌شاءالله وارد بحث تعبدی و توصلی به معنای معروف آن بشویم.

معنای سوم تعبدی و توصلی این است که گفته می‌‌شود: اگر واجب با اتیان فرد محرم ساقط نشود می‌‌شود تعبدی، اگر با اتیان فرد محرم ساقط بشود می‌‌شود توصلی. مثلا شارع اگر واجب کند غسل ثوب متنجس را به ماء و ما با آب مغصوب آن را بشوریم چون قطعا شستن این لباس متنجس با آب مغصوب مجزی است این واجب می‌‌شود واجب توصلی. ولی اگر اتیان واجب با فرد محرم صحیح نباشد مثل این‌که مشهور می‌‌گویند وضوء با آب مغصوب باطل است، می‌‌شود این واجب، واجب تعبدی.

حال اگر شک بکنیم که واجب، واجب تعبدی است یا توصلی، مثلا دفن میت در مکان مغصوب نمی‌دانیم آیا مسقط تکلیف به دفن است با این‌که این دفن مصداق دفن محرم است و یا مسقط تکلیف به دفن نیست و باید این میت را از آن مکان مغصوب بیرون بیاورند و در مکان مباح دفن کنند. اگر شک بکنیم در این مطلب باز باید بحث کنیم ببینیم مقتضای اصل لفظی و اصل عملی در این رابطه چیست؟

اما مقتضای اصل لفظی باید ببینیم که ما در اجتماع امر و نهی قائل به امتناع اجتماع امر و نهی هستیم یا قائل به جواز اجتماع امر و نهی. اگر قائل به امتناع اجتماع امر و نهی بودیم طبعا چون خطاب نهی مقدم است بر خطاب امر (کما این‌که در بحث اجتماع امر و نهی منقح شده است) خطاب امر مقید می‌‌شود به غیر فرد حرام. مثلا در همین مثال دفن میت، بین ادفن المیت فی مکان و یحرم الغصب نسبت عموم من وجه است، بناء بر قول امتناع اجتماع امر و نهی خطاب یحرم الغصب با اطلاق یجب الدفن نسبت به این مکان مغصوب جمع نمی‌شود و باید خطاب یحرم الغصب را مقدم کنیم بر خطاب یجب الدفن و مقید کنیم یجب الدفن فی مکان را به این‌که یجب الدفن فی مکان مباح؛ طبعا دفن میت در مکان مغصوب امتثال این تکلیف نخواهد بود و اطلاق لفظی خطاب شامل آن نخواهد شد. اما اگر ما قائل به جواز اجتماع امر و نهی شدیم، می‌‌توانیم به اطلاق خطاب امر تمسک کنیم نسبت به اتیان آن واجب در ضمن این فرد حرام.

ما در بحث اجتماع امر و نهی اختیار کردیم که با تعدد عنوان محذوری نداریم که امر به صرف الوجود یک عنوان مثل ادفن المیت فی مکان با نهی از عنوان آخر که در بعضی از موارد با آن عنوان واجب با هم مصداق‌شان یکی خواهد بود جمع بشود؛ هیچ محذوری عقلی و عقلائی در آن نیست.

بلکه بعضی مثل آقای سیستانی و صاحب کتاب اضواء و آراء فرمودند حتی اگر نهی به عنوان مقید باشد مثل یحرم الصلاة فی مکان مغصوب که عنوان مقید است نسبت به عنوان تجب الصلاة، باز فرموده‌اند اگر این خطاب نهی از مقید که اخص مطلق است از خطاب امر ظهور عرفی داشت در تقیید آن خطاب امر بحثی نداریم. اما اگر ظهور عرفی در تقیید خطاب امر نداشت، لسانش لسان تقیید خطاب امر نبود، بلکه عرف از این خطاب نهی مفسده در این خصوصیت در این عنوان مقید را کشف کرد که با مصلحت در آن طبیعت واجب قابل جمع بود، ‌باز فرموده است ما این‌جا قائل به جواز اجتماع امر و نهی هستیم.

مثل این‌که مولی به عبدش می‌‌گوید اشرب ماء، از طرف دیگر به او می‌‌گوید لاتشرب الماء البارد و نکته نهی از شرب ماء بارد این است که برای او مضر است، ‌این ظهور ندارد که خطاب اشرب ماء را می‌‌خواهد مقید کند که اشرب ماء لیس بمارد ؛بلکه شاید نکته مستقله‌ای دارد نهی از شرب ماء بارد. شرب ماء بارد هم مفسده دارد چون موجب بیماری این مکلف است، ‌برای کلیه او مثلا مضر است، برای ریه او مثلا مضر است، ولی از باب این‌که شرب ماء است رفع عطش می‌‌کند از او، مصلحت دارد. این‌ها با هم قابل جمع هستند.

ما عرض کردیم این خلاف متفاهم عرفی است که خطاب نهی از عنوان مقید مثل همین شرب ماء بارد با امر به مطلق مثل امر به شرب ماء با هم هیچ اصطکاکی نداشته باشند؛ بلکه ظاهر این خطاب لاتشرب الماء البارد این است که شرب ماء بارد مفسده دارد و وافی به هیچ مصلحت تامه‌ای نیست.

بهرحال، ‌هر کجا که ما قائل شدیم به جواز اجتماع امر و نهی ملتزم می‌‌شویم که مقتضای اصل لفظی این است که اتیان این واجب در ضمن این فرد حرام مجزی است. بله، ‌اگر آن واجب، ‌واجب عبادی باشد و نیاز به قصد قربت داشته باشد ما عرض کردیم که شخص متعمد یا جاهل مقصر که به حکم متعمد است چون فعلش مبعد از مولی است و مبغوض مولی است، صلاحیت عبادیت و مقربیت دیگر ندارد. و لذا طبق ارتکاز عقلائی و متشرعی این فعل حرام مثل وضوء به ماء مغصوب عالما عامدا أو جاهلا مقصرا دیگر مصداق وضوء عبادی نخواهد بود. اما در مثال دفن میت که واجب توصلی است اگر شخصی عمدا هم میت را در مکان مغصوبی دفن کند تکلیف دفن میت ساقط شده. در حالی که طبق نظر امتناعی‌ها مثل مرحوم آقای خوئی، واجب است به نحو وجوب کفایی که این میت را از این مکان مغصوب در بیاورند و در مکان مباح دفن کنند و الا امتثال امر به دفن میت که واجب کفایی است نشده.

مرحوم محقق عراقی فرموده است و لو ما قائل به امتناع اجتماع امر و نهی بشویم، مثلا بگوییم که یحرم الغصب با اطلاق امر به دفن میت که شامل این مکان مغصوب بشود سازگار نیست و متعلق ادفن المیت می‌‌شود ادفن المیت فی مکان مباح، اما متعلق تکلیف، دفن میت در مکان مباح باشد تنافی ندارد با این‌که دفن میت در مکان مغصوب هم و لو امتثال تکلیف نیست وافی به ملاک دفن میت باشد و مسقط تکلیف باشد.

نگویید اطلاق ادفن المیت فی مکان مباح اقتضاء می‌‌کند تا میت را در مکان مباح دفن نکنیم تکلیف به دفن میت ساقط نمی‌شود. محقق عراقی در جواب فرموده: خطاب ادفن المیت که مقید متصل نداشت که ادفن المیت فی مکان مباح، [بلکه] ظهور خطاب ادفن المیت کفایت دفن میت بود در هر مکانی و لو مغصوب باشد. و لذا ظهور خطاب ادفن المیت این بود که ادفن المیت فی مکان فاذا دفنته فی مکان فقد سقط الوجوب. این ظهور برای خطاب امر به دفن میت منعقد شد. قول به امتناع اجتماع امر و نهی کشف کرد که متعلق تکلیف در دفن میت، دفن میت در مکان مباح است اما ظهور این‌که فاذا دفنته فی مکان فقد سقط الوجوب که مختل نمی‌شود و تبدیل نمی‌شود به این‌که فاذا دفنته فی مکان مباح سقط الوجوب. این فرمایشی است که محقق عراقی بیان کردند.

اشکالی که به محقق عراقی گرفته شده اشکالی است که در بحوث مطرح کردند به ایشان، فرمودند: ظاهر خطاب ادفن المیت این نیست که فاذا دفنته فقد سقط الوجوب. بر فرض ما بگوییم امتثال تکلیف مسقط وجوب است نه صرفا رافع تنجز تکلیف است و دیگر عقلا این تکلیف محرک به انجام فعل نیست بلکه بگوییم اتیان متعلق تکلیف مسقط تکلیف است، بر فرض این را بگوییم اما ظاهر خطاب این است که ادفن المیت فی مکان فاذا امتثلت التکلیف سقط الوجوب. تا ما خطاب ادفن المیت داریم خطاب یحرم الغصب نداریم می‌‌گوییم امتثال این تکلیف به دفن میت است در هر مکانی و لکن خطاب یحرم الغصب وقتی گفت امتثال دفن میت به این است که میت را در مکان مباح دفن کنیم مصداق فاذا امتثلت التکلیف سقط الوجوب، می‌‌شود دفن میت در مکان مباح. این فرمایشی است که در بحوث در اشکال به محقق عراقی بیان کردند.

به نظر ما این اشکال بحوث وارد نیست. ما استظهار این‌که بگوییم "ادفن المیت فی مکان، مسقط تکلیف طبق ظهور خطاب این است که فاذا امتثلت التکلیف سقط الوجوب"، این استظهار دلیل عرفی ندارد. بعد از این‌که ما احتمال می‌‌دهیم که دفن میت در مکان مغصوب هم وافی به ملاک باشد (فقط داخل در متعلق تکلیف نیست چون قائل به امتناع اجتماع امر و نهی شدیم) ما چطور به ظهور خطاب ادفن المیت تمسک کنیم بگوییم بعد از دفن میت در مکان مغصوب هم باز تکلیف باقی است؟ از کجای ظهور ادفن المیت استفاده می‌‌شود که ما بعد از این‌که دفن میت کردیم آن‌چه که خطاب ادفن المیت می‌‌گفت انجام دادیم ولی قید این متعلق تکلیف را که از خارج فهمیدیم که دفن در مکان مباح است اتیان نکردیم باز تکلیف باقی است؟ شاید دفن میت در مکان مغصوب با این‌که داخل در متعلق تکلیف نیست ولی وافی به ملاک باشد. ظهوری ندارد خطاب ادفن المیت در این‌که بعد از تحقق دفن میت و لکن در مکان مغصوب تکلیف به دفن میت باقی است. هم‌چون ظهوری را ما قبول نداریم. بله، ظهور در آن‌چه که محقق عرافی هم فرمود که فاذا دفنت المیت سقط الوجوب هم ندارد.

و لذا به نظر ما نمی‌شود در این‌جا به مقتضای اصل لفظی تمسک کنیم بگوییم دفن میت در مکان مغصوب مسقط وجوب است کما ادعاه المحقق العراقی یا بگوییم مسقط وجوب نیست کما ادعاه البحوث. نوبت می‌‌رسد به اصل عملی.

وقتی نوبت رسید به اصل عملی، بناء بر این‌که امتناع اجتماع امر و نهی را قائل بشویم یقینا تکلیف تعلق گرفته است به دفن میت در مکان مباح فقط احتمال می‌‌دهیم دفن میت در مکان مغصوب وافی به ملاک باشد و مسقط تکلیف باشد، این می‌‌شود شک در مسقط و به نظر ما در این گونه از موارد شک در مسقط، برائت از تکلیف جاری می‌‌شود. این میت را در مکان مغصوب دفن کردند، شک می‌‌کنیم که آیا دیگران مکلفند که او را مجددا دفن کنند در مکان مباح یا مکلف به آن نیستند، برائت از تکلیف دیگران به وجوب دفن مجدد این میت در مکان مباح جاری می‌‌شود.

بله، کسانی که استصحاب در شبهات حکمیه را قبول دارند ممکن است بگویند چون ما حدوث تکلیف به دفن میت را در حق مکلفین به نحو واجب کفایی احراز کردیم، شک می‌‌کنیم در این‌که دفن میت در مکان مغصوب بقاءا رافع این تکلیف است یا نیست استصحاب می‌‌کنیم بقاء این تکلیف را. اما کسانی که مثل ما تبعا للسید الخوئی و الشیخ الاستاذ الشیخ التبریزی قدس سرهما استصحاب در بقاء احکام را در شبهات حکمیه قبول نکردیم، برائت می‌‌توانیم جاری کنیم از بقاء‌ تکلیف به دفن میت بعد از این‌که شخصی این میت را در مکان مغصوب دفن کرد. خود آن دفن کننده در مکان مغصوب وظیفه‌اش فرق می‌‌کند. او چون غاصب است حدوثا و بقاءا مرتکب حرام می‌‌شود او باید این میت را از این مکان مغصوب بیرون بیاورد تا از محذور غصب زاید اجتناب کند اما دیگران‌ که مرتکب غصب نشدند برائت از وجوب مجدد دفن میت در مکان مباح می‌‌توانند جاری کنند.

این هم راجع به تعبدی و توصلی به معنای سوم. اما تعبدی و توصلی به معنای چهارم که معنای مشهور است که آن چیزی که در صحت آن قصد قربت معتبر است تعبدی است و آن چیزی که در صحت آن قصد قربت معتبر نیست توصلی است. آن‌چه که قصد قربت در صحت آن معتبر باشد به او می‌‌گویند تعبدی مثل غسل میت که به حسب ارتکاز متشرعه واجب تعبدی است. و آن‌چه که قصد قربت در او معتبر نیست مثل کفن میت، دفن میت، می‌‌شود توصلی.

قبل از این‌که وارد این بحث بشویم یک مطلبی از امام قدس سره نقل کنم. ایشان فرمودند: در مقابل توصلی باید می‌‌گفتند تقربی نه تعبدی. آنی که قصد قربت در صحت آن اخذ شده واجب تقربی است. این‌طور نیست که هر واجب تقربی عبادت باشد. عبادت به معنای پرستش است مثل سجود برای خدا اما مثلا غسل میت و لو در صحتش قصد قربت اخذ شده اما عبادت خدا نیست. این را از ایشان در تهذیب الاصول جلد 1 صفحه 111 نقل کردند.

فرمایش ایشان مشتمل بر دقت جالبی است. بله، مجرد اتیان به یک عمل به قصد تقرب به یک شخص عبادت و پرستش او نیست. مثلا در صحت صدقه قصد قربت معتبر است، ‌در صحت عتق قصد قربت معتبر است، لاصدقة و لاعتق الا ما ارید به وجه الله، ولی کسی به صدقه یا عتق عبادت اطلاق نمی‌کند. ولی لامشاحة فی الاصطلاح، خیلی نباید درگیر این اصطلاحات بشویم.

قبل از این‌که وارد بحث بشویم که آیا اصل در اوامر تعبدیت است یا توصلیت مناسب است که مختصری راجع به حقیقت واجب تعبدی صحبت کنیم که ان‌شاءالله در جلسه آینده به این مطلب خواهیم پرداخت.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.